

## واژگان و اصطلاحات شترداری در گونه زبانی «طُرد»

جواد عامری\*<sup>۱</sup> سیدحسین طباطبایی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱)

### چکیده

دهستان طرود در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهرستان شاهرود و در منطقه‌ای کویری واقع شده است. گونه زبانی رایج در این دهستان دورافتاده- که همانندی فراوانی با گویش‌های خراسانی دارد- به دلایل گوناگون، از جمله دوری از محیط‌های بزرگ، تا حد زیادی دست‌نخورده باقی مانده است؛ از این رو پژوهش علمی درباره واژگان، اصطلاحات و تعبیر این گونه زبانی می‌تواند افزون‌بر مزایای مردم‌شناسانه و زبان‌شناسانه آن، در گشودن برخی از گره‌های زبانی و معنایی متون کهن فارسی مفید و راهگشا باشد. پژوهش پیش رو با دسته‌بندی مهم‌ترین واژگان و اصطلاحات مرتبط با پیشه شترداری در دهستان طرود، به نکته‌هایی دیگر از قبیل واژگان همانند در دیگر گویش‌های ایرانی، وجوه اشتقاق آن‌ها، ریشه‌یابی برخی واژه‌های کهن ایرانی و آداب و رسوم ساربانان در این گونه زبانی می‌پردازد. داده‌های این پژوهش به روش میدانی گردآوری و پس از تکمیل با کمک منابع کتابخانه‌ای به صورت موضوعی تدوین شده است.

**واژه‌های کلیدی:** طرود، لغات و اصطلاحات شترداری، دامداری، گونه زبانی، فرهنگ عامه.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول)

\* mmjameri@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران.

## ۱. مقدمه

دامداری در شمار یکی از کهن‌ترین پیشه‌های بشری است که ریشه در اعماق تاریخ دارد و پیشینه آن به ده هزار سال پیش بازمی‌گردد (برایدوود، ۱۳۶۳: ۱۷۳). اختصاص بیش از چهل آیه قرآن کریم به موضوع دام و دامداری، گواه روشنی بر اهمیت این حرفه از منظر دینی است. شتر یکی از حیوانات مأنوس با فرهنگ ایرانی و عربی است. نام زرتشت، پیامبر بزرگ ایران برگرفته از نام این حیوان است (رک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۱۵). شتر در شمار دام‌هایی است که در حدود سه هزار سال پیش از میلاد بین ترکستان و منچوری اهلی شده (دیگار، ۱۳۸۵: ۱۸۲) و از آن پس همواره یار و مددکار بشر بوده است. اما برخی مدارک تاریخی، دیرینگی پیدایش آن را به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌رسانند (حکیمی، ۱۳۷۴: ۱۷۶/۱). در میان گونه‌های متعدد حیوان، شتر سودمندترین و مفیدترین و پس از اسب و سگ، اهلی‌ترین و بردبارترین جانوری است که بشر آن را شناخته و به کار گرفته است (مصطفوی و هومن، ۱۳۷۷: ۱). در ایران اقوام متعدد و فراوان مانند قشقایی‌ها، باصری‌ها، اعراب فارس، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، کردهای خراسان و تعدادی از ایلات آذربایجان به نگهداری شتر پرداخته‌اند (پاپلی و خانیکی، ۱۳۷۹: ۲۱۶). با وجود اینکه میزان نزولات آسمانی در طرود ناچیز است، شترداری یکی از ارکان مهم معیشت و اقتصاد خانوار روستایی است. شتر از دیرباز در فرهنگ عامه مردم این دیار ریشه دوانیده و حجم فراوانی از ضرب‌المثل‌های مرسوم طرود، پیوندی آشکار و نهان با شتر و ساریانی یافته است. بیشتر امثال متداول در این گونه زبانی در دامداری و یا کشاورزی ریشه دارد و این امر از آن روست که پیشه بیشتر مردم طرود در گذر قرون و اعصار زراعت و پرورش دام (بیشتر شتر) بوده است.

## ۲. ادبیات پژوهش

### ۲-۱. روش و هدف پژوهش

داده‌های این پژوهش در نیمه اول سال ۱۳۹۵ از طریق پرسش مستقیم و غیرمستقیم از گویشوران این گونه زبانی فراهم آمد. در آغاز از گویشوران خواسته شد تا واژه‌ها را به صورت مجزا و نیز در قالب جمله ادا کنند. سپس با استفاده از حروف آوانگار این

واژگان ضبط شدند. از آنجا که نگارندگان مقاله حاضر گویشوران این گونه‌زبانی هستند، ضبط لغات و اصطلاحات قابل اعتماد فراوان است. انتخاب گویشوران نیز با وسواس علمی فراوانی انجام شد تا کسانی انتخاب شوند که بی‌سواد باشند و کمتر با جوامع شهری و فارسی معیار سروکار داشته باشند؛ زیرا صاحب‌نظران این حوزه معتقدند که: «گویشوران اولاً باید در محل گویش متولد شده باشد و تمام عمر خود را در محل گویش گذرانده باشد و حتی الامکان بی‌سواد باشد. گویش را درست تکلم نماید، یعنی الکن نباشد و حتی کمترین لکنتی نداشته باشد» (زمردیان، ۱۳۷۹: ۲۱) سپس به شیوه توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای نتایج این پژوهش تکمیل شد.

مقاله پیش رو تنها فرهنگ لغت ساربانی نیست؛ بلکه نگارندگان کوشیده‌اند با تکیه بر داده‌های گویشی یکی از گونه‌های زبانی فارسی، به گسترش دایره واژگان زبان فارسی و غنای آن کمک کنند. بدین منظور واژگان مرتبط با شترداری در گونه‌زبانی طرود برای سهولت در بررسی، به صورت موضوعی تهیه و تدوین شد. هدف اصلی این پژوهش حفظ لغات و اصطلاحات ساربانی در یکی از گونه‌های زبانی فارسی است. این قبیل پژوهش‌های گویش‌شناسی اهمیت و ارزش بسزایی دارد. به ویژه اینکه گویشوران و سخنگویان این لهجه‌ها، اندک و عموماً از مجامع علمی به دور هستند. هدف مهم دیگر این پژوهش کمک به تدوین فرهنگ جامع واژگان دامداری در زبان فارسی بوده که تاکنون جای آن خالی مانده است.

## ۲-۲. پیشینه پژوهش

ابویوسف یعقوب الکردی (ف. ۴۳۸ق) در کتاب *البلغه* نزدیک به سیصد پیشه از حرفه‌های رایج قرن پنجم را ذکر کرده است. در زمان ما نیز برای حفظ و معرفی واژگان پیشه‌های عوام، تلاش‌هایی صورت گرفته است که به اجمال مرور می‌کنیم: پاپلی‌یزدی و خانیکی (۱۳۷۹) در مجله *تحقیقات جغرافیایی* به بررسی ترکیب گله در دامداری سنتی ایران پرداخته‌اند. کریمی (۱۳۵۲) در مقاله «دامداری در ایل بختیاری» به برخی واژگان این پیشه پرداخته که در مجله *هنر و مردم* به چاپ رسیده است. میرزایی و قیطوری (۱۳۸۶) به گردآوری و توضیح واژگان و اصطلاحات دامداری در

گوش لکی اهتمام ورزیدند و در مجله *گوش‌شناسی* به چاپ رسید. مرتضی هنری (۱۳۵۴) در مقاله «شترداری در کویر» به بررسی جزئیات زندگی شتر با ذکر نام‌های این حیوان نزد مردم خور (استان اصفهان) پرداخته است. بارانی و شهرکی (۱۳۹۳) با بررسی شیوه‌های سنتی و دانش بومی شترداری، مطالب مفیدی پیرامون خصوصیت‌ها و ویژگی‌های شتر و شترداری آورده‌اند. شاه‌حسینی (۱۳۹۲) در مجله *فرهنگ مردم ایران* به بررسی نمادهای دامداری سنتی استان سمنان بر پایه مشاهدات عینی و تحقیقات میدانی خود پرداخته است.

ذکر واژگان و اصطلاحات خاص شترداری و پیوند آن با فرهنگ مردم منطقه طرود و نیز بیان آداب و رسوم مرتبط با این پیشه از تازگی‌های پژوهش حاضر است که موارد پیشین بدان توجه کافی نداشته‌اند. گفتنی است تاکنون درباره ثبت واژگان شترداری در دهستان طرود و بررسی علمی آن هیچ سابقه مکتوبی وجود ندارد.

### ۲-۳. طرح مسئله

در عصر حاضر در مراکز علمی بسیاری از نقاط دنیا، با فرهنگ عامه به‌مثابه دانشی مستقل برخورد می‌شود و در نظام ارزش‌گذاری دانشگاهی و به‌خصوص حوزه مطالعات فرهنگی، فرهنگ عامه یکی از سه حوزه اصلی به‌شمار می‌رود (ر.ک: میلنر، ۱۳۸۷: ۱۵). گوش‌ها و گونه‌های فرعی زبان فارسی، به قول ارانسکی<sup>۱</sup> (۱۳۷۹: ۳۳۰) در حکم گنجینه ثروتمندی هستند که زبان فارسی باید در اصلاح و تحول خود از آن‌ها بهره بجوید. همین مختصر برای تبیین ضرورت نگاه علمی به گوش‌ها و لهجه‌های محلی کفایت می‌کند. از دیگر سو، گمان می‌رود با پیشرفت علوم و تخصصی‌شدن حوزه‌های مختلف آن، نگارش فرهنگ‌های تخصصی در تمامی حوزه‌ها به عنوان یک نیاز که اولویت دارد، مطرح است. فرهنگ جامع واژگان دامداری یکی از این نیازهاست که برآوردن آن در گرو تدوین فرهنگ واژگان و اصطلاحات دامداری در نقاط مختلف کشور است. پژوهش پیش رو تلاشی برای تکمیل این فرهنگ نانوشته است. سبب اینکه از میان انواع دام تنها به شتر بسنده کردیم، این است که این حیوان در طرود و

دیگر روستاهای این دهستان همچون بیدستان و سطوه، از گذشته تاکنون، دام رایج بیشتر مردم بوده است.

واژهٔ شتر زندگی در شرایط دشوار بیابان را به یاد می‌آورد. شتر در ادب عرب جاهلی از ارکان اصلی قصیده به‌شمار می‌رود که به مواردی همچون سیل، صخره، گاو وحشی و کشتی بزرگ تشبیه شده و گاه نماد نجات و موفقیت، برکت و خوش‌یمنی، صلح، جنگ و نابودی دانسته شده است (افخمی‌عقدا، ۱۳۹۰: ۲۵۶-۲۵۸). در میان اوزان شعری عرب، بحر رمل (فاعلاتن) را منسوب به شتر دانسته‌اند؛ زیرا تداعی‌کنندهٔ حرکت گام‌های این حیوان است.

### ۳. چارچوب نظری

#### ۳-۱. نگاهی به اقلیم دهستان طرود

دهستان طرود در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهر شاهرود (استان سمنان) واقع شده است. برخی از جمله احمد مستوفی، استاد جغرافیای دانشگاه تهران، معتقدند «تُرد» صحیح است؛ زیرا می‌گویند آنجا ته رود (آخر رود) بوده است (کردوانی، ۱۳۸۶: ۲۸۵). سون هدین<sup>۲</sup> در کتاب *کویرهای ایران* و پرویز رجبی در کتاب *جندق و ترود، دو بندر فراموش‌شدهٔ کویر بزرگ نمک*، به ترتیب گزارش کوتاهی از طرود در سال ۱۲۸۴ و دههٔ ۳۰ شمسی آورده‌اند. تابستان‌های گرم و خشک و زمستان‌های سرد و کم‌باران، ویژگی بارز اقلیمی طرود است؛ اما همین مقدار بارندگی اندک کافی است تا بیابان‌های پیرامون این دهستان، امکان تعلیف شتر بیابد. هنوز هم آب آشامیدنی مردم از چشمه کلاته «شیش» و آب کشاورزی از طریق قنات تأمین می‌شود. خرما محصول اصلی طرود به‌شمار می‌رود.

طرود در گذشته یکی از مهم‌ترین حلقه‌های پیوند تجاری میان مازندران و خراسان با شهرهای مرکزی بوده است. تا جایی که روزانه دست‌کم ۱۵۰ شتر بازرگانی یا زیارتی راه کویر را می‌پیمودند تا خراسان و مازندران را به یزد و سپاهان (اصفهان) پیوند دهند (رجبی، ۱۳۵۷: ۱۰). این شاهراه مواصلاتی تا زمان زوال قاجاریه و فراگیر شدن اتومبیل و سپس قطار در ایران به‌طور جدی مورد استفادهٔ تجاری، زیارتی و سیاحتی قرار

می‌گرفت. در عصر محمدعلی شاه قاجار ارتباط بین دو سوی کویر به‌طور جدی برقرار بوده و حاکم خور و بیابانک و جندق از سوی حاکم سمنان معین می‌شده است (یغمایی، ۱۳۶۳: ۶۱). از این رو رد پای فرهنگ‌های گوناگون و به دنبال آن واژگان و امثال دیگر گویش‌ها در گویش طرودی قابل‌بازیابی است. غنای فرهنگی و حلاوت زبانی موجود در فرهنگ شفاهی این منطقه، تا حد زیادی با آن مراودات دیرینه و با دیگر فرهنگ‌های ایرانی پیوند داشته و این موضوع دست‌کم در حوزه آواها و نواهای محلی اثبات‌پذیر است.

با این حال آنچه نقش پررنگ خود را بر گویش و فرهنگ بومی مردمان این دیار حک کرده، کویر است. همسایگی طرود با کویر مرکزی ایران باعث شده تا این گونه زبانی نیز مانند کویر منطقه، حتی تا دوره ما ناشناخته و مغفول و نیز تا اندازه‌ای ابهام‌گونه باقی بماند. سون هدین سوئدی در زمان مظفرالدین‌شاه قاجار با کاروان شتر از جندق به طرود آمد و به شرح دشواری‌ها و رنج‌های این سفر پرداخته است (ر.ک: هدین، ۱۳۵۵: ۱۵۸).

### ۲-۳. شتر و جایگاه آن در فرهنگ عامه طرود

شتر را به درستی «سفینه صحرا» نامیده‌اند. جان‌مایه شعر عرب در دوره جاهلی و تا حدودی عصر اسلامی، شتر است. جاحظ (ف. ۲۵۵ق) از وجود اعتقادی در میان برخی از مردم سخن می‌گوید مبنی بر اینکه در بدن شتر رگی از رگ‌های جن (شیطان) وجود دارد (۱۹۹۶: ۱۵۲/۱). گروهی بر این عقیده‌اند که شتر در اسطوره‌های عرب جاهلی خدای نبرد و خون‌ریزی بوده است (نعیمی، ۱۹۹۵: ۱۸۵). انسان و شتر از دیرباز تاریخ مونس یکدیگرند. دوستی و نزدیکی میان این دو گونه جاندار تا جایی است که واحد شمارش آن دو یکی است.

شتر شناسنامه کویر و کویرنشینان است. پیش‌تر اشاره شد که در گذشته یکی از پیشه‌های رایج در طرود، کاروان‌کشی و بردن تجار و مسافران به آن سوی کویر بزرگ نمک، یعنی شهرهای یزد، جندق و خور بوده است. وجود ۳۰۰ الی ۴۰۰ شتر کاروان‌کش در طرود (هدین، ۱۳۵۵: ۳۶۴) در صدواندی سال پیش، گواه روشنی بر رونق مبادلات بازرگانی و نیز پیشه شترداری در منطقه است. در آن زمان برای هر شتر سالیانه

چهار قران مالیات به شاه پرداخت می‌شده است. این مالیات در زمان ناصرالدین شاه یک و نیم تا دو قران بوده است. مردم از بالا رفتن میزان مالیات خیلی ناراضی هستند (همان، ۱۶۶). آلفونس گابریل<sup>۴</sup> (۱۳۷۱: ۱۶۵) به هجوم راهزنان به تروود و ربودن شترها اشاره کرده است و می‌گوید: از حدود ۷۰۰ شتری که در گذشته در شهر وجود داشت، اکنون فقط ۱۰۰ شتر باقی مانده است. حبیب یغمایی (۱۳۳۱: ۵۲۸) نیز داستان رهانیدن دخترکی بی‌پناه را- که یاغیان باصری او را در «تُروود» به غنم ربوده بودند- در سال ۱۳۰۶ در مجله کوشش شرح داده است. همچنین به ذکر ماجرای زمین‌لرزه‌ای مهیب که در نیم‌روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۱ ش، تیشه بر ریشه تروود و توابع آن افکند و از ۱۵۰۰ سکنه، تنها ۵۰۰ نفر سالم ماندند، پرداخته است (همان‌جا). تنها او بود که گفت: «... از اندوه و تأثر خون دل می‌خورم» (همان‌جا). در زمان حاضر نیز شترداری یکی از مهم‌ترین عوامل تشکیل و تداوم زندگی اهالی طروود به‌شمار می‌آید. تا جایی که بیش از دویست خانوار از راه شترداری و ساریانی امرار معاش می‌کنند. طروود قطب شترداری استان سمنان شمرده می‌شود. مرکز پرورش اصلاح نژاد شتر طروود، به عنوان یکی از سه مرکز اصلاح نژاد کشور (اردبیل، سمنان و یزد) در سال ۱۳۷۱ تأسیس شد. همچنین نخستین بانک ژن شتر در کشور- که صرفاً یک ایستگاه اصلاح نژاد است- با هدف حفظ اکوتیپ‌های شتر کشور، به‌گزینی و اصلاح نژاد شترهای تک‌کوهانه، انتقال جنین شترهای تک‌کوهانه و دوکوهانه، ذخیره‌سازی اسپرم، تلقیح مصنوعی شتر یک‌کوهانه با هدف افزایش تولید گوشت و کاهش فاصله زایش‌ها برای افزایش حاشی‌گیری در طروود ایجاد شده است.

### ۳-۳. واژگان و اصطلاحات شترداری

واژگان گویشی که در این نوشتار به صورت موضوعی طبقه‌بندی شده‌اند، تنها آن دسته از واژگان و اصطلاحات گویش طروودی مرتبط با حرفه شترداری است که با فارسی معیار تفاوت دارد، وگرنه مجموع واژگانی که در این پیشه کاربرد دارد، بسی بیش از این تعداد است.

### ۱-۳-۳. فرآورده‌های شیری و واژگان وابسته

چال اُشتر<sup>۵</sup> [čâl oštor]: دوغ شتر.

خُل<sup>۶</sup> [xol]: خاکستر، آن هنگام که هنوز گرم و داغ باشد.

خِلاچه<sup>۷</sup> [xelâče]: خلاشه؛ خرده و ریزهٔ همیزم.

دوغِ اِنار [duqaenâr]: دوغ آب انار؛ غذایی درست‌شده از آب انارِ ترش، آب و ادویه‌جات که نان در آن ترید می‌کنند و می‌خورند.

دیگی [digi]: غذایی درست‌شده از برنج، روغن، ادویه و مقدار زیادی گوشت که آن را در دیگچهٔ مسی درب‌دار می‌ریزند و در چاله‌ای زیر زغال افروخته‌کنند.

شانندن<sup>۸</sup> [šândan]: ۱. تکان‌دادن مشک ماست به قصد جدا کردن کره از آن، ۲. بیختن، غربال کردن (دربارهٔ آرد، ماسه، شن و ...).

فِلَه<sup>۹</sup> [felle]: آغوز؛ شیرماک؛ اولین شیرِ شترِ تازه‌زاییده که نسبت به شیر معمولی زردتر و غلیظ‌تر است.

کِلَه [kele]: اجاق همیزی سه‌پایه که غالباً از سنگ یا کلوخ درست‌کنند.

کِلَه‌شا [kelešâ]: چوبی که با آن آتش را به هم زنند.

کُماج<sup>۱۰</sup> [komâj(č)]: قرص نانی سبتر که در زیر آتش «خُل» (خاکستر داغ) پزند.

کیمه [kime]: چاله‌ای که در آن کُماج پزند.

گُرماس<sup>۱۱</sup> [gormâst]: غذایی محلی متشکل از مخلوط شیر خام و ماست که نان در آن ترید می‌کنند و می‌خورند.

مِسکه<sup>۱۲</sup> [meske]: کره؛ روغنی که از ماست گیرند.

### ۲-۳-۳. چرا، چراگاه و واژگان مرتبط با آن

اُمُشک [âmošk]: جو و یا گندمی که تازه رویده باشد.

اِنداز [a endâz]: آب‌انداز<sup>۱۳</sup> توقف‌گاهی بین راهی برای رفع خستگی قافلهٔ شتر.

اِخ [ex ex]: صوت آرام‌کردن یا خوابانیدن شتر.

اِشنا<sup>۱۴</sup> [ešnâ]: اِشنان؛ گیاهی کوبیری با شاخه‌هایی باریک که در شوره‌زارها می‌روید.

در گذشته اهالی از برگ‌های آن برای شستن لباس استفاده می‌کردند.



بارگیر [bârgir]: اولین شتر در ردیف قطار شتران؛ مقابل «دُم‌دار».  
بارون [bârvan]: باربند؛ باره‌بند؛ بهاربند؛ محوطه‌ای حصارشده برای نگهداری چارپایان.

بُر خوردن [bor]: جداشدن تعدادی از شتران از گله و گم‌شدن آن‌ها.  
بُزِ قیچ [boza(e)y qič]: میوه‌های بالدار درختچهٔ قیچ حاوی چند عدد بذر که معمولاً در اوایل اردیبهشت می‌رویند. وجود این باله‌ها جابه‌جایی بذر را به وسیلهٔ باد آسان کرده است.

بیده [bide]: یونجهٔ خشک‌شده.  
پی بال (پی‌وال) [pey bâl]: سرگین شتر یا گوسفند که به‌سبب مغذی‌بودن خوراک مانند پهن‌گاو به هم چسبیده باشد.  
تار شدن [târ]: از مصدر تارانیدن؛ حالت شتری که از چیزی ترسیده است، وحشت‌زده، آشفته، و متواری و دور شود.  
جاویه [jâviye]: آبشخوری جوی مانند.

چوپیچ کردن [čupič]: جمع‌وجور کردن گله و راندن آن به سرعت.  
حَس (ت) کردن [hašt]: بازداشت‌کردن؛ محبوس‌کردن انسان و یا حیوان در حصار.  
خَصیل<sup>۱۵</sup> [xesil]: قَصیل؛ بوتهٔ سبز گندم و جو قبل از تشکیل دانه که خوراک چهارپایان است.

دُم‌دار [dom dâr]: آخرین شتر در ردیف قطار شتران؛ مقابل بارگیر.  
رَم دادن [ram]: از مصدر رماندن؛ ترساندن و گریزانیدن جانوران.  
زَرده [zarde]: پشکل خشک که بر اثر پاخوردگی متلاشی، نرم و تلنبار شده باشد.  
زردی قیچ [zarda(e)y qič]: گل‌های زردرنگ درختچهٔ قیچ که معمولاً در اواسط اسفندماه ظاهر می‌شوند.

زُقاق [zoqâq]: سرگین کُرهٔ شتر، بره و بزغالهٔ فله‌خوار که سیاه‌رنگ و چسبناک است.

زُنگاله [zongâle]: ۱. سرگین که به زیر دم بز، گوسفند، شتر و مانند آن‌ها چسبیده باشد. ۲. قندیل؛ رشته باریک از یخ که معمولاً زیر ناودان پدید می‌آید و یا هر چیز شبیه آن که از سقف آویخته شود.

زور [zur]: کودبار؛ کود حیوانی.

سال بُهار (بهار) [bohâr (bâhâr)]: سالی که در آن باران زیاد باریده است و همه جا سرسبز و آب فراوان باشد؛ مقابل خشکسال.

سامان (n) [sâmâ(n)]: محدوده و حد و مرز چراگاه هر دامدار.

شور کردن [Šor]: علف شور خوردن دام.

عَلَف چَر [ʔalafčar]: مرتع؛ چراگاه.

عَلَف دِیاری<sup>۱۶</sup> [ʔalafdiyâri]: بازدید کردن از مرتع و چراگاهی به منظور ارزیابی آن.

عَلَف نَارَد<sup>۱۷</sup> [ʔalafe nârad]: ویژگی چراگاه و علفزاری بکر، تازه و دست‌نخورده.

عَلِی بُرَجِی [ali borji]: بوته‌ای خاردار و پایا با دانه‌هایی بزرگ و قهوه‌ای تیره که معمولاً در اطراف مزارع می‌روید.

عَلِی جا [ali jâ]: بوته‌ای بیابانی، پایا، خودرو و بسیار مقوی با ساقه‌هایی بی‌برگ و میوه‌ای شبیه توت ریز.

قِطَار<sup>۱۸</sup> [qetâr]: دسته‌ای از شتران و یا چهارپایان دیگر که معمولاً در یک صف به دنبال هم حرکت کنند.

قِیچ [qič]: درختچه‌ای بیابانی با تعداد زیادی انشعابات چوبی به ارتفاع تقریبی یک متر.

گَارِه [gâre]: جایگاهی بدون حصار در بیابان و یا نزدیکی آبگاه که گله را در آنجا می‌خوابانند.

گَز [gaz]: درختچه‌ای کویری که شاخه‌های نازک آن پوشیده از برگ‌های ریز است. گُلُو (گولُو) [go(u)llu]: پشگل شتر.

لَس کردن [las]: پخش شدن گله در چراگاه و آرام چریدن آن.

لُکَه<sup>۱۹</sup> (د) [lokke(da)]: لُکَه دویدن؛ قسمی از راه رفتن انسان، اسب، استر، الاغ و مانند آن‌ها که بین یورتمه و قدم است؛ رفتاری میان راه رفتن و دویدن.

واژگان و اصطلاحات شترداری در گونهٔ زبانی «طرود» \_\_\_\_\_ جواد عامری و همکار

نسّی [nessi]: گیاهی علفی، خودرو و صحرایی با ساقه و برگ‌هایی سفیدرنگ که در اوایل بهار می‌روید.

نوآله [nu(y)âle]: گلولهٔ خمیری که از آرد جو و یا گندم درست کنند و هنگامی که دام بر اثر بیماری یا خشک‌سالی بسیار ضعیف شود، به شتر و دیگر دام‌ها دهند.

هِنار<sup>۲۰</sup> [henâr]: حالت شتری که یک یا چند روز آب نخورده باشد.

هی کردن [he(a)y]: صوت راندن شتر، گوسفند، الاغ و مانند آن.

هی هُوک ... [hi howk]: صوت راندن شتر.

### ۳-۳-۳. نام‌های شتر بر مبنای سال

شتر ماده معمولاً در دی‌ماه و هر دو سال یک‌بار آبستن می‌شود. باروری را بیشتر بزرگ‌ترین و قوی‌ترین لوک گله انجام می‌دهد. مدت زمان آبستنی شتر حدود یک سال و بیست روز به طول می‌انجامد. «در بعضی مناطق بچه شتر را تا یک سالگی «دیلاغ» و از یک سالگی تا سه سالگی را در نرها «لوکچه» و در ماده‌ها «مجی» می‌گویند و از سه سالگی به بعد را در نرها لوک و در ماده‌ها اروانه می‌گویند» (ناظرعدل، ۱۳۶۵: ۱۰۳). نام شتر در طرود بر مبنای سال در جدول ۱ قابل دسته‌بندی است:

نام آوا	شترنر	نام آوا	شتر ماده	نام شتر <sup>۲۱</sup> گروه سنی
hâši lukki	حاشی لوکی	hâši mojji	حاشی <sup>۲۲</sup> مُجّی <sup>۲۳</sup>	سال اول
ballovâ lukki	بَلّوا لوکی	ballovâ mojji	بَلّوا <sup>۲۴</sup> مُجّی	سال دوم
haq lukki	حَق لوکی	haq mojji	حَق مُجّی	سال سوم
jahd lukki	جَهْد لوکی	Jahd mojji	جَهْد مُجّی	سال چهارم <sup>۲۵</sup>
kal lukki	کَل لوکی	kal mojji	کَل مُجّی	سال پنجم
gâ?ude do dendâ	گَاعودِ دودندا	mojji dodendâ	مُجّی دودندا <sup>۲۶</sup>	سال ششم

gâ?udečâr dendâ	گاعود چاردندا	mojji čârdendâ	مُجّی چاردندا <sup>۲۷</sup>	سال هفتم
gâ?ude gerd dendâ	گاعود گردندا	mojji gerddendâ	مُجّی گردندا <sup>۲۸</sup>	سال هشتم
niš lukki	نیش لوکّی	?arvâne niš	اروانه نیش <sup>۲۹</sup>	سال نهم
yak pâ ru niš lukki	یک پا رو نیش لوکّی	?arvâne yak pâ ru niš	اروانه یک پا رو نیش	سال دهم
do pâ ru niš lokki	دو پا رو نیش لوکّی	?arvâne do pâ ru niš	اروانه دو پا رو نیش	سال یازدهم
so pâ ru niš lukki	سُ پا رو نیش لوکّی	?arvâne so pâ ru niš	اروانه سُ پا رو نیش <sup>۳۰</sup>	سال دوازدهم

#### جدول ۱: نام‌گذاری شتر در طرود بر مبنای سن

گفتنی است در دیگر مناطق ایران نیز یکی از معیارهای رایج نام‌گذاری شتر، سن و سال است. اعراب نیز مرسوم‌ترین مبنای نام نهادن شتر را سال حیوان دانسته‌اند و در میان نام‌های فراوانی که برای این دام وجود دارد، نسبت نام‌های مرتبط با سن و سال بیشتر است (ر.ک: فرحان، ۲۰۰۰: ۱۲۹-۱۵۷).

#### ۳-۳-۴. نام‌های شتر بر مبنای رنگ

خولی (خُلّی) [xu(o)li]: منسوب به خُلّ<sup>۳۱</sup>؛ خاکستری که بیشتر به سفیدی زند؛ رنگی است بین قهوه‌ای تیره و سفید.

سرخ آتشی [sorxe âteši]: سرخ پررنگ.

سرخ شغالی [sorxe šoqâli]: شتر به رنگ سرخ مانند شغال.

سوز [sowz]: رنگی است بین سیاه و زرد (یا قهوه‌ای) که به سبزی می‌زند.<sup>۳۲</sup>

سوز صفرا [sowz safrâ]: رنگی است بین سیاه و زرد (یا قهوه‌ای) که به سیاهی

می‌زند.

سیاه کلاغی [siyâh kelâqi]: شتر به رنگ سیاه براق به مانند کلاغ.

صفرا [safrâ]: شتر به رنگ قهوه‌ای تیره (سوخته).

### ۳-۳-۵. دیگر نام‌های شتر

اُشْتَرِ دَسِ چِرا [oštore das čerâ]: شتری که تحت نظر ساربان چرانده شود؛ مقابل اُشْتَرِ ولی.

اُشْتَرِ ولی [oštore veli]: شتری که بدون ساربان در صحرا رها شده باشد، مقابل اُشْتَرِ دَسِ چِرا.

بَرَه پِشَم [Barre pašm]: شتر با پشم‌هایی مجعد شبیه بره.

بُزْرا [bozrâ]: بُزْرا؛ شتر، گوسفند، بزغاله و یا گاو با ران‌هایی شبیه بز باریک، لاغر و کشیده.

بُنْگاله<sup>۳۳</sup> [bongâle]: بُنگاله؛ گلهٔ شتر که به چِرا رها شده باشند.

زَانو زده [zânu zade]: شتری که بر اثر خشکسالی و یا پیری فرومانده، برنخیزد.

زَبَا<sup>۳۴</sup> [zabbâ]: گونه‌ای شتر که موهای اطراف چشم، پلک و گوش آن‌ها از حد معمولی بزرگ‌تر باشد.

سَگ‌پا [Sag pâ]: ویژگی شتری که بسیار راه رود و این سو و آن سو زند.

سُمبه داغ [Sombe dâq]: ابزاری آهنین که آن را بر روی آتش سرخ می‌کنند و بر صورت شتر می‌گذارند تا پوست را بسوزاند و داغ موردنظر نقش بندد.<sup>۳۵</sup>

عَقَّال (عَگَّال) کردن<sup>۳۶</sup> [aqq(gg)âL]: بستن زانوی شتر.

عَگَّال [aggâl]: ریسمانی بافته‌شده از پشم شتر برای بستن زانوی آن.

مال [mâl]: گوسفند، بز، گاو، شتر و مانند آن‌ها.

هَرُحاش [horrohâš]: حاشی و بله‌بان<sup>۳۷</sup> که در قالب یک دسته با هم چِرا کنند.

### ۳-۳-۶. آبستنی، زایش و دوشیدن شتر

آرد [ârda]: محلولی از آرد جو و آب که به جای شیر به بزغاله، بره، بچه‌شتر و یا دام ناتوان دهند.

اوست<sup>۳۸</sup> [avest]: آبستن؛ ماده‌شتری که آبستن باشد.

تَنگ‌دوش [tang duš]: ویژگی پستان‌هایی که شیر به سختی از آن بیرون می‌آید؛ مقابل «گوشاددوش».

پاک‌دوش<sup>۳۹</sup> [pâkduš]: دوشیدن کامل شیردام؛ مقابل سردال.

تکه باز [take bâz]: نازا و عقیم؛ ماده شتری که جفت‌گیری کند، ولی آبستن نشود.  
خَلْفَه<sup>۴۰</sup> [xalfe]: شتری که نه حاشی داشته و نه آبستن باشد.  
خوش‌دوش [xoš doš]: ۱. ویژگی دامی که موقع دوشیدن آرام است، ۲. ویژگی پستانی که شیر از آن به راحتی دوشیده شود.  
دال [dâl]: سرپستان‌های دام.  
دوختن<sup>۴۱</sup> [duxtan]: دوشیدن.  
دوشا<sup>۴۲</sup> [dušâ]: دام شیرده.  
رکاع<sup>۴۳</sup> [rokâ?]: از شیرگرفتن کُره شتر.  
زک و زا [Zekkozâ]: زاد و ولد؛ تولید مثل.  
سردال [sardâl]: دوشیدن شیردام به گونه‌ای که چیزی از آن باقی ماند؛ مقابل پاک‌دوش.  
سیاه‌خَلْفَه [Siyâh xaLfe]: ماده شتری که یک یا چند دوره آبستن نشود یا حاشی خود را از دست داده باشد.  
سیلی [sili]: مشیمه؛ پوستی که بچه در زهدان درون آن است؛ جُفت که بعد از زایش از دام خارج شود.  
شیرسوز [Širsuz]: ویژگی شتری که در ایام شیرخوارگی شیر کم‌خورده، ضعیف و ناتوان باشد.  
قِسِر [qeser]: ویژگی ماده شتر و یا دامی که آبستن نشده باشد.  
کاسگی [kâsegi]: گاهی شتر ماده یکی دو ماه بعد از زایش، دوباره آبستن می‌شود، به این نوع آبستنی زودرس کاسگی گویند.<sup>۴۴</sup>  
کُری اُشْتَر [Korre(a)y oštor]: حاشی؛ بچه‌شتر. اعراب بادیه‌نشین به شتر نر تا قبل از دو سالگی حاشی می‌گفتند (فرحان، ۲۰۰۰: ۶۹).  
گُرز [gorz]: بافت چربی و غدد شیرساز که در قسمت بالایی پستان‌های دام قرار دارد.  
گوشاددوش [gušâd duš]: ویژگی پستان‌هایی که شیر به راحتی از آن بیرون می‌آید؛ مقابل تنگ‌دوش.

مارپی [mârpey]: حالت بچه شتری که از مادرش جدا نشده باشد.  
نَاشکَم [na eškam]: نو شکم؛ ماده شتری که برای نخستین بار آبستن شده باشد.

### ۷-۳-۳. بیماری‌های شتر

آردِلَک [ârdelak]: گونه‌ای قارچ پوستی که با ظهور جراحاتی دایره‌ای شکل و سفیدرنگ، بر روی پوست شتر سبب خارش و ریزش موها می‌شود.  
اوله [owle]: آبله؛ بیماری ویروسی مسری همرا با تب که ایجاد بثورات پوستی می‌کند و گاه مهلک باشد.

بادشیر [bâdšir]: بیماری ورم پستان شتر که بر اثر آن، پستان‌ها متورم و چرکین می‌شود.

پوزپوزکردن [puz puz]: با بی میلی مزه مزه کردن و علوفه خوردن شتر که نشان از بیماری یا سیری است.

حَلَمَه<sup>۴۵</sup> [halame]: کنه بزرگ.

خِرَاج<sup>۴۶</sup> [xerâj]: غده‌ای چرکین در زیر پوست دام.

خون تاس [xun tâs]: سقط جنین در یکی دو ماه اول بارداری در شتر، گاو، بز، گوسفند و یا چهارپایان دیگر.

ریخ [rix]: اسهال؛ شکم رَوش.

سیا ریخ [Siyâ rix]: نوعی اسهال سیاه‌رنگ که از خوردن آب‌های آلوده بروز می‌کند.

قِر<sup>۴۷</sup> [qera]: نوعی بیماری پوستی شتر که از ازدحام طولانی مدت کنه بر روی پوست ایجاد می‌شود.

گِرّی [gerri]: جَرَب؛ نوعی بیماری پوستی که سبب خارش و ریزش موهای شتر می‌شود.

مَنَدَ [manda]: منداب؛ روغنی است سیاه‌رنگ، برگرفته از گیاه منداب که برای درمان برخی بیماری‌های پوستی شتر کاربرد دارد.

### ۸-۳-۳. ملزومات ساریان و واژگان مرتبط با آن

اوسار [owsâr]: افسار.

بادیه [bâdiye]: ظرف فلزی بزرگ که در آن چیزی خورند.

پاتوه [pâtave]: ساق پیچ.

تاس [tâs]: کاسه روین جهت نوشیدن آب.

تپوس<sup>۴۸</sup> [tappows]: لگد شتر.

توره [ture]: توبره؛ کیسه‌ای کوله‌پشتی مانند که ساریانان لوازم خود را در آن گذارند.

جاهاز [jâhâz]: جهاز؛ پالان شتر برای سوارشدن یا حمل بار.

دراغ<sup>۴۹</sup> [derâq]: درای؛ زنگی که بر گردن گوسفند، بز، سگ، شتر و یا چهارپایان

دیگر بیاویزند.

شال‌پا [šalpâ]: ساق پیچ؛ پارچه پشمی یا کرکی که بر ساق‌ها پیچند.

شانگی [šânegi]: زنگ کوچکی که بر دو طرف شانیه‌های شتر می‌آویختند.

قَطَب [qatab]: چوبی به شکل عدد ۸ در جلو پالان شتر برای نگه‌داشتن بار.

قلیف [qelif]: نوعی دیگچه دسته‌دار که درب آن محکم بسته می‌شود.

قوش [quš]: چوبی ۸ مانند پشت پالان شتر برای نگه‌داشتن بار.

کُندوک (کندوک) [Ko(e)nduk]: نوعی قوطی استوانه‌ای از جنس آلومینیوم که برای

درست کردن چایی هیزمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گَ وُرگه [gavorge]: درای؛ جرس؛ زنگی بزرگ، با صدایی بم و سنگین که به

گردن شتر بندند.

نمدچقا [nemad čoqâ]: نوعی لباس نمدی ضخیم که چوپانان و ساریانان برای

محافظت از سرما پوشند.

وَره گُوشی [vare guši]: زنگ کوچکی که کنار گوش‌های شتر نصب کنند.

### ۹-۳-۳. داغ شترهای طرود

داغ شتر عبارت است از مُهر یا نشانه‌ای که بر روی قالب آهنی ایجاد می‌کنند و پس از

گداخته‌کردن آهن، بر روی بدن حیوان فرود می‌آورند. در حال حاضر این شیوه

مهم‌ترین راه اثبات مالکیت بر دام است (شاه‌حسینی، ۱۳۸۳: ۷۱). از دیرباز رسم بر این بوده



واژگان و اصطلاحات شترداری در گونهٔ زبانی «طرود» \_\_\_\_\_ جواد عامری و همکار

است که هر خانواده داغ و نشان خود را داشته باشد. در جدول ۲ نمونه‌هایی از داغ‌های مورد استفاده در میان ساربانان و شترداران طرود معرفی می‌شود:

نام داغ	شکل ظاهری	نام داغ	شکل ظاهری
خورشید داغ		علی داغ	علی
مهد داغ	مهد	صمد داغ	صمد
عباد داغ	عباد	حسن داغ	حـن
سین داغ	سـ	اچ داغ	H
هفت داغ	۷	هشت داغ	۸
به‌علاوه داغ	+	سه پینجه داغ پینجه مرغی	↓
سه پینجه داغ کله‌قوچی		حلقهٔ داغ کله‌پای	∩
حلقهٔ داغ کله بالا		حلقهٔ داغ رو به دها	
حلقهٔ داغ رو به گوش		مثلث داغ	Δ
حلقهٔ داغ		حلقهٔ داغ الف	o
حلقهٔ داغ دو الف		یازده داغ	۱۱

جدول ۲: نمونه‌ای از داغ‌های مورد استفاده در میان ساربانان و شترداران

#### ۴-۳. اعتقادات و باورهای مرتبط با شتر

صاحب نظران جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی رفتارهای جمعی، فرهنگی و اجتماعی را در دو گونهٔ شهری (گزلشافت) و روستایی (گمینشافت) دسته‌بندی کرده‌اند. بروس کوئن (۱۳۷۲: ۳۰۳) جامعهٔ روستایی را گروهی از انسان‌ها می‌داند که شیوهٔ زندگی، زبان، آداب و رسوم و مقتضیات اجتماعی مشترکی دارند و از الگوهای رفتاری سنی مشخص پیروی می‌کنند. این ویژگی‌های مشترک در امثال و باورهای عامه به روشنی تجلی یافته

است. شتر در باورهای عامه و نیز امثال مردم این دیار نقشی برجسته دارد. برای نمونه اهالی طرود معتقدند زن آبستن اگر گوشت شتر بخورد، پس از دوازده ماه پسر خواهد زاید؛ به شرط آنکه از زیر شکم شتر رد شود. همچنین باور دارند که اگر این حیوان محصول کشاورزی کسی را بخورد، آن محصول پربرکت‌تر خواهد شد. کینه شتر چهل سال به درازا می‌کشد<sup>۵۰</sup>. شتر همراه و همزاد کویرنشینان است. ساکنان حاشیه شمالی کویر بزرگ نمک بر این باورند که شتر فرشته است و نباید به او آزار رساند.

#### ۱-۴-۳. سرمای پیرز (پیرزن)

در زبان عوام، به ده روز نخست اسفند گفته می‌شود. داستانی که مردم این دیار در این باره به یاد دارند، شنیدنی است: پیرزنی بود که تنها دارایی‌اش یک شتر بود. شتر پیرزن پس از سپری شدن چله کوچک [از دهم تا پایان بهمن ماه]، یعنی فصل جفت‌گیری شتر، آبستن نمی‌شود. پیرزن پشت بام می‌رود و از خداوند عاجزانه می‌خواهد سرمای زمستان ده روز دیگر ادامه یابد تا شترش باردار شود. خداوند هم دعایش را مستجاب می‌کند. ثعالبی نیشابوری در کتاب *ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب* (۱۹۶۵: ۳۱۳) با اینکه داستان را به روایت دیگری آورده، اما همین سرما را مد نظر داشته است. در فرهنگ ایل سنگسر همین داستان با کمی اختلاف نقل شده است و آن را «عجوک» (عجیب و غریب) می‌گویند.

همچنین مردم طرود و به‌ویژه ساربانان، به اسفندماه «پشکل پناه» نیز می‌گویند. سبب نام‌گذاری بر این اساس بوده که در این ماه با کم‌شدن سوز سرما، گرما از زمین بالا می‌آید و پناهگاهی هر چند کوچک انسان را از سوز سرما مصون می‌دارد.

#### ۲-۴-۳. شتر در ترانه‌ها و امثال

بوم‌نواها و ترانه‌های عروسی بستر دیگری است که مضمون بلندبالایی شتر در آن خوش نشسته است. در ادامه به چند نمونه اشاره‌ای گذرا می‌شود:

الف) آلاه: در اصطلاح اهالی منطقه طرود، «آلاه» عبارت است از دو بیت شعر [غالباً در وزن رباعی] که بزرگان فامیل به هنگام رقص عروس یا داماد در جشن‌های ازدواج،

به نیت تحسین و نیز طلب دعای خیر برای آنان می‌خوانند. در برخی روستاهای دامغان همین سنت نیز با عنوان «الله‌خوانی» وجود دارد (طباطبایی و عامری، ۱۳۹۴: ۷). نمونهٔ زیر از تجلی مضمون شتر در آله حکایت دارد:

این بام کیه بلندتر از بام مَنه  
این سبز قُبا برادر جان مَنه  
اسمیش نبرید که اسمِ سنگین داره  
سیصد شترم به راه قزوین داره<sup>۵۱</sup>

### ب) کَلگی

«کَلگی» عبارت است از آواز محلی با اشعار عاشقانه، متضمن دوری و فراق که در قالب دوبیتی و با لحن حزین [و بیشتر در مقام دشتی یا شور] خوانده می‌شود (همان، ۶).

الا لوکِ سفید بار تو قنده  
بزن ناله که منزل پُشت بنده  
بزن ناله بر کوه انارک  
زَنش مَقوول<sup>۵۲</sup> و آیش مثل قنده

شتر سینی گدااره، ای برادر  
دو چشمم انتظاره، ای برادر  
بیا تا روی یکدیگر ببوسیم  
فلک بی‌اعتباره، ای برادر

شتر دیدم ته رودبار می‌رفت  
جهازش رنگ و با اوسار می‌رفت  
جهازش رنگ و با اوسار شاهی  
حسینانم به میل یار می‌رفت

### ج) امثال

در میان ضرب‌المثل‌های طرودی، واژگان مرتبط با دامداری بیشترین بسامد را دارد. در این میان شتر جایگاه ویژه‌ای دارد.

مگر شتره‌ایت در کویر گرفتار شدند؟: «مِگَ اُشْتَرَاتِ دِ کَوِیرِ مَانْدَن» [mega oštorât de kevir mândan]: معادل: «مگر کشتی‌ها غرق شدند». کاربرد این مثل خودبه‌خود از ارزش و اهمیت این کشتی بیایانی در نزد مردم طرود حکایت دارد.

شتری که علف بخواد، گردنش را دراز می‌کند: «اُشْتَرِ کِه عِلْفِ مُخْوَا، گَرْدَ دِرَازِ مُکْنَه» [oštor ke ?alaf moxâ garda derâz mokone]: این مثل زمانی کاربرد دارد که کسی به جای تلاش و حرکت، در انتظار کمک دیگری یا استعانت از غیب است.

شتر لاغر کاه و پنبه‌دانه در خواب می‌بیند: «اُشْتَرِ لَآغِرِ کَاہِ وَ پَمْبَه تَخْمِ بَه خَوِ می‌بینه» [oštori lâqer kâho pambe toxom be xaw mibine]: تعریض به شخص دون و حقیری است که ادعا یا آرزویی بزرگ دارد.

لوک باید خودش غرش کند: «لوک باید از خودش بُغْرَه» [luk bâyed ez xodeš boqorre]: به معنای: آدم باید خودش کفایت و جُربزه داشته باشد.

### ۳-۴-۳. نام ماه‌های سال در نزد ساربانان

فصل بهار: حَمَل = فروردین. ثَوْر = اردیبهشت. جَوْزَا = خرداد. ساربانان معتقدند در هفتاد روز اول بهار در روزهای شیشه<sup>۵۳</sup> (روزهای ۶، ۱۶، ۲۶، ۳۶، ۴۶، ۵۶، ۶۶) پس از نوروز، احتمال بارندگی بیشتر است و پس از آن برف و باران قطع می‌شود: [هفتاد ور اُفتاد].

فصل تابستان: چله کلا (čelle kelâ): از اول تیر تا دهم مرداد. در این مدت گرما به اوج خود می‌رسد. چله خوردو (čelle xordu) از یازده مرداد تا اول شهریور. سُمبَلَه: شهریور. در این ماه شدت گرما کاسته می‌شود و به اصطلاح هوا «مَشْکِنَه» می‌شود. فصل پاییز: میزا (میزان): مهر؛ در این ماه هوا کم‌کم سرد می‌شود. عقرب: آبان. در این ماه سوز سرما مانند عقرب نیش می‌زند. قوس: آذر.

زمستان: چله کلا (čelle kelâ): از آغاز دی تا ده بهمن؛ در این ماه سرما به اوج خود می‌رسد. چله خوردو (čelle xordu): یازده بهمن تا سی بهمن. حود (حوت): اسفند. در این ماه از شدت سرما کاسته می‌شود؛ اما در بعضی روزها هوا سرد است. بر همین اساس می‌گویند: «حوت آگه حوتی کُنه / پیر زَن دِ قوطی کُنه».

#### ۴. نتیجه‌گیری

گویش‌های ایرانی ذخیرهٔ ارزشمندی برای گسترش و حفظ زبان فارسی هستند، لذا شایسته است حفظ و از نظر علمی بررسی شود. ضبط و معرفی واژگان تخصصی پیشه‌ها در ساخت لغات و ترکیبات جدید زبان فارسی و پرهیز از کاربرد واژگان بیگانه راهگشا خواهد بود. بر همین اساس، معرفی بیش از ۱۸۰ واژهٔ تخصصی از واژگان، اصطلاحات و تعابیر مرتبط با پیشهٔ شترداری و ساربانان دهستان طرود استان سمنان، افزون بر اینکه فرهنگ‌دوستان و علاقه‌مندان فرهنگ عامهٔ ایران‌زمین را با یکی از مناطق بکر فرهنگی آشنا می‌سازد، بستر مساعدی برای تدوین فرهنگ تخصصی واژگان و اصطلاحات دامداری در زبان فارسی است.

با ریشه‌شناسی و کشف وجوه اشتقاق واژگان، دریافتیم که برخی واژگان گویشی طرود غنا و دیرینگی بسیاری دارند و ریشهٔ آن‌ها به تعاملات فرهنگی و آشنایی مردم این دیار با ساکنان دیگر سرزمین در گذشته‌ها بازمی‌گردد. همچنین به کمک داده‌های این پژوهش می‌توان مشکلات مفهومی برخی متون کهن را برطرف کرد. سخن آخر اینکه کشف نمونه و شواهد گوناگون از واژگان گویش طرودی در متون کهن فارسی، این گویش را شایستهٔ بررسی علمی و توجه بیشتری می‌سازد.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Oranskii
2. Hedin
۳. طرفه‌بن‌العبد در معلقهٔ خود، شتر را به‌سان کشتی‌ای توصیف می‌کند که سینهٔ آن موج آب را می‌شکافد؛ همان‌گونه که قمارباز خاک را با دستش به دو بهره تقسیم می‌کند.
4. Gabriel
۵. با صورت پهلوی کلمهٔ *uštur* (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۵۶۶) یکسان است.

۶. همان *xurg* پهلوی به معنای: شراره و اخگر است (همان، ۶۳۱). با توجه به اینکه در زبان پهلوی دو واج /l/ و /r/ صورت نوشتاری یکسان دارند، گمان می‌رود کلمه «خُل» خوانشی از همان *xurg* باشد که حرف آخر کلمه به دلیل سختی تلفظ و هم‌نشینی دو ساکن حذف شده است.

۷. همان «خلاشه» است. خلاشه: خاشاک (معین، ذیل واژه).

۸. «شانندن با فعل پارتی *wyš'n* به معنی: تکان دادن مرتبط است و از همین فعل پارتی با حذف همجای اول گرفته شده است» (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۰).

۹. در قدیم با ضم فاء نیز کاربرد داشته است (اسدی، ۱۳۱۹: ۴۴۳). منوچهری (۱۳۴۷: ۲۳۰) می‌گوید:  
نوآیین مطربان داریم و بریطهای گوینده  
مساعده ساقیان داریم و ساعدهای چون قلّه

۱۰. نانی که شتربانان در خاکستر گرم پزند (دهخدا، ذیل واژه).

۱۱. «امید یافت که قیماق و ساجی و گورماست به پدر و دلاورش خواهد رسید» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۹: ۵/۱).

۱۲. بالا چون سرو نورسیده بهاری  
سبر نماندم چو آن بدیدم گفتم  
کوهی لرزان میان ساق و میان بر  
زه که بجز مسکه خود ندادت مادر

(اسدی، ۱۳۱۹: ۴۵۴)

۱۳. شتر در حین حرکت ادرار نمی‌کند. به همین دلیل کاروان شتر در منزل‌هایی که از قبل تعیین شده است، توقف کوتاهی می‌کند تا هم استراحتی کرده باشد و هم شتران ادرار کنند و در اصطلاح آبی بریزند. این واژه در فرهنگ‌ها به صورت «آب‌انداز» به معنی «استراحت‌گاهی در میان دو منزل برای رفع خستگی چهارپایان» ضبط شده است که به نظر می‌رسد وجه تسمیه آن همین باشد.

۱۴. کنون اختر گازر اندر گذشت  
به دکان شد و برد ایشان به دشت

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۸۲)

۱۵. تغییر شکل یافته «قصیل» عربی به معنای: بوته جو نارس که خوراک چارپایان است (المنجد، ذیل ریشه).

۱۶. ظاهراً اصل آن علف دیداری است.

۱۷. پیشوند منفی‌ساز «نا» + رد (اثر و نشانه پا) به معنای محلی بکر و دست‌نخورده که اثر پا به آن نرسیده باشد.

۱۸. این واژه عربی است. در *رساله‌الغفران* چنین آمده است: «إن روحی قد نُقلتِ إلی جملِ أعور فی قطارِ فلان... و سألتُ عن ذلك القطار» (معری، ۲۰۰۱: ۲۱۹).

۱۹. قسمی رفتن اسب و جز آن (دهخدا، ذیل واژه).

۲۰. در میان ایل سنگسر این واژه با همین معنا مرسوم است (شاه‌حسینی، ۱۳۹۰: ۲۵۳).

۲۱. شتر ماده تا اواخر هشت‌سالگی «مُجی» و پس از آن «أروانه» و شتر نر در سال‌های ششم، هفتم و هشتم «گاعود» و در بقیه سال‌ها لوکی نامیده می‌شود.

۲۲. دندان‌های حاشی در هنگام تولد کامل است. چند دندان آسیاب و شش دندان پیشین در آرواره پایین و چند دندان آسیاب در آرواره بالا دارد.
۲۳. بنابر اینکه شتر نر یا ماده باشد، گاهی یک «لوکی» یا «مُجّی» به این نام‌ها اضافه می‌شود.
۲۴. این واژه در بیشتر روستاهای حاشیه کویر، به صورت «بَلَه‌بان» تلفظ می‌شود.
۲۵. باروری شتر ماده در سه و یا چهارسالگی شروع می‌شود و ممکن است تا پانزده‌سالگی ادامه یابد.
۲۶. در این سال دو عدد از دندان‌های شیری پیشین از وسط می‌افتد و به جای آن دو دندان محکم بیرون می‌آید.
۲۷. در این سال دو دندان دیگر از دو طرف فک می‌افتد و به جای آن دو دندان دیگر بیرون می‌آید. به این ترتیب شتر، صاحب چهار دندان محکم می‌شود.
۲۸. «گرد» در این نام‌گذاری در معنای همه و تمام [دندان‌ها] است. در این سال با افتادن دو دندان باقی‌مانده شیری، دو دندان دیگر بیرون می‌آید و به این ترتیب شتر، شش دندان محکم را جانشین دنداهای شیری می‌کند.
۲۹. در این سال، از دو طرف دندان‌های پیشین - در آرواره پایین - دو نیش باریک و دراز بیرون می‌آید.
۳۰. سال‌های پس از نیش را با «پا» بیان می‌کنند. سال سیزدهم: چارپا رو نیش؛ سال چهاردهم: پَن پا رو نیش و ...
۳۱. رک: دهخدا، ذیل «خُل».
۳۲. در رنگ‌شناسی، گونه‌ای رنگ سبز از ترکیب سیاه و زرد به وجود می‌آید (<http://hatamiali.blogfa.com>).
۳۳. دهخدا این واژه را «بُنگله» و در همین معنا ضبط کرده است.
۳۴. زَبَا: زن بسیار موی (متنهی‌الارب، ذیل واژه)؛ زنی که بر ابروان و دستان و بازوان موی فراوان دارد (تاج‌العروس، ذیل واژه، به نقل از دهخدا).
۳۵. بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود «داغ در این بیت یک مفهوم دامداری است و هنوز هم در بیشتر نقاط ایران به همین معنا مصطلح است» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۸۰)
۳۶. به کسر عین: ریسمانی که بدان زانوی شتر را بندند (معین، ذیل واژه)؛ زانوبند شتر (المنجد، ذیل واژه).
۳۷. رک: ذیل واژه‌های «حاشی و بُلُوا».
۳۸. به عقیده هرن و هوبشمان (۱۳۵۶: ۴/۱) شکل فارسی آبستن را باید مشتق از *âbustan* و آن را مشتق از صورت اوستایی: *ratanu-âpu* یا تنها از *raâpu* «بیچه‌دار» دانست.
۳۹. پاک: تماماً؛ بالکل (معین، ذیل واژه).
۴۰. خَلَفَه: به کسر «ل» آبستن؛ آن را درباره شتر به کار برند (دهخدا، ذیل واژه).

۴۱. همان *dūxtan* پهلوی است (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۱۷۴).
۴۲. در فرهنگ‌ها به همین شکل و معنا آمده است (دهخدا، ذیل واژه).
۴۳. در روستای سطوه «رُگه» می‌گویند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶۷).
۴۴. معمولاً شتر ماده یک سال پس از زایش دوباره آبستن می‌شود.
۴۵. این واژه در فرهنگ *لا روس* به همین معنی ضبط شده است.
۴۶. به ضم «خ» طیبیان و هرگاه که آماس ریم کند، خراج گویند (جرجانی، ۱۳۹۱: ۱۵۸/۱).
۴۷. این واژه در فرهنگ *المنجد* به صورت «فُراد» به معنی «کنه» ضبط شده است.
۴۸. *المنجد* واژه «الدُّبوس» را به معنای گرز آهنی و چوب‌دستی ستبر که سر آن کلفت و گره‌دار باشد، آورده است. ظاهراً از آنجا که لگد و شکل و شمایل کف پای شتر به گرز آهنی شباهت دارد، اهالی این نام را برای نامیدن آن برگزیده‌اند.
۴۹. ظاهراً اصل آن «درای» باشد. در معنای زنگ و جرس (دهخدا، ذیل واژه).
۵۰. شتر حافظه‌ای بسیار قوی دارد و حوادثی را که با درد همراه است، هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند.
۵۱. تمامی اشعار این مقاله نتیجه تحقیقات میدانی مؤلفان است.
۵۲. مقبول؛ زیبارو. مصراع دوم را به گونه‌ای دیگر نیز می‌خوانند:  
بزن ناله برو منزل به منزل همان خلوی [خانه] که ایوانش بلنده
۵۳. در روستای سطوه: «ششه» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶۳).

### منابع

- قرآن کریم.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۰). *اسطوره زندگی زرتشت*. بابل: کتاب‌سرای بابل.
- ارانسکی، یوسیف میخائیلوویچ (۱۳۷۹). مقدمه بر *فقه اللغة ایرانی*. ترجمه کریم کشاورز. چ ۲. تهران: پیام.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی‌بن‌احمد (۱۳۱۹). *لغت فرس*. تصحیح عباس اقبال. طهران: چاپخانه مجلس.
- افخمی‌عقدا، رضا (۱۳۹۰). «نگاهی نمادین به حضور شتر در شعر دوره جاهلی». *ادب عربی*. س ۳. ش ۳. صص ۲۴۷-۲۸۰.
- برایدوود، رابرت (۱۳۶۳). *انسان‌های پیش از تاریخ*. ترجمه اسماعیل مینوفر. چ ۱. تهران: جیران.



واژگان و اصطلاحات شترداری در گونهٔ زبانی «طُرد» \_\_\_\_\_ جواد عامری و همکار

- پاپلی یزدی، محمدحسین و مجید لباف خانیکی (۱۳۷۹). «ترکیب گله در دامداری سنتی ایران». *تحقیقات جغرافیایی*. ش ۵۶. صص ۲۰۹-۲۳۴.
- ثعالی نیشابوری، أبو منصور (۱۹۶۵). *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*. تصحیح محمد أبو الفضل ابراهیم. ج ۱. قاهره: دارالمعارف.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۶). *الحيوان*. تصحیح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالجيل.
- جرّ، خلیل (۱۳۷۶). *فرهنگ لاروس*. ترجمهٔ سیدحمید طیبیان. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۹۱). *ذخیرهٔ خوارزمشاهی*. قم: مؤسسهٔ احیاء طب طبیعی.
- حکیمی، محمود (۱۳۷۴). *شگفتی‌های جهان خلقت*. چ ۶. قم: انجام کتاب.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۹). *کلیدر*. چ ۱۴. تهران: چشمه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۸). *لغت‌نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رجبی، پرویز (۱۳۵۷). *جندق و تروود؛ دو بندر فراموش‌شدهٔ کویر بزرگ نمک*. تهران: توکا.
- زمردیان، رضا (۱۳۷۹). *راهنمای گردآوری و توصیف گویش‌ها*. چ ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- شاه‌حسینی، علیرضا (۱۳۹۰). *ایل سنگسری*. ویرایش دوم. سمنان: حبله‌رود.
- ----- (۱۳۸۳). *چوداری‌ها قبیله‌ای کویرنشین*. چ ۱. سمنان: بوستان اندیشه.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰). *مسائل تاریخی زبان فارسی*. تهران: سخن. چ ۱.
- طباطبایی، سیدحسین و سیدحسن طباطبایی (۱۳۹۳). «گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات دامداری در گونهٔ زبانی سَطوه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س ۲. ش ۴. صص ۱۵۹-۱۸۲.
- طباطبایی، سیدحسین و جواد عامری (۱۳۹۴). «آلاه‌خوانی، تجلی عشق و حماسه در جشن‌های کویرنشینان». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س ۳. ش ۷. صص ۱-۲۰.
- فرحان، نایفه (۲۰۰۰). *أسماء أعلام من البادية*. الاردن: الاکادیمیه للنشر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *شاهنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۱۷. تهران: قطره.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۱). *فرهنگ زبان پهلوی*. چ ۴. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کردوانی، پرویز (۱۳۸۶). *کویر (نمکزار) بزرگ مرکزی ایران و مناطق همجوار*. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- کوئن، بروس (۱۳۷۲). *مبانی جامعه‌شناسی*. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت.
- گابریل، آلفونس (۱۳۷۱). *عبور از صحاری ایران*. ترجمه فرامرز نجد سمعی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مصطفوی وهومن، علی اصغر (۱۳۷۷). «شتر». *مهر*. ش ۱۵. صص ۱-۵.
- معری، ابی‌العلاء (۲۰۰۱). *رسالة الغفران*. تصحیح علی حسن فاعور. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- معلوف، لوئیس (۱۳۸۲). *المنجد*. ترجمه محمد بندرریگی. چ ۴. تهران: نشر ایران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منوچهری دامغانی، احمدبن قوص (۱۳۴۷). *دیوان منوچهری*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: کتابفروشی زوار.
- میلنر، اندرو (۱۳۸۷). *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*. ترجمه جمال محمدی. چ ۲. تهران: ققنوس.
- ناظرعدل، کامبیز (۱۳۶۵). *پرورش شتر*. تهران: جهاد دانشگاهی.
- نعیمی، احمد اسماعیل (۱۹۹۵). *الأسطورة فی الشعر العربی قبل الاسلام*. قاهره: سینا.
- همدین، سون (۱۳۵۵). *کویرهای ایران*. ترجمه پرویز رجیبی. چ ۱. تهران: توکا.
- هرن، پاول و هوبشمان هاینریش (۱۳۵۶). *اساس اشتقاق فارسی*. ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یغمایی، اسماعیل هنر (۱۳۶۳). *جندق و قومس در اواخر دوره قاجار*. تصحیح عبدالکریم حکمت یغمایی. چ ۱. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یغمایی، حبیب (۱۳۳۱). «یک صفحه از تاریخ». *یغما*. ش ۵۶. صص ۵۲۷-۵۲۸.